

به یاد قیام سوم حوت کابل / د کابل کب د دریم د پاڅون په یاد

آنچه قیام سوم حوت را نقطه عطف در تاریخ معاصر کشور بطورعام و تاریخ شهر کابل بطور خاص سترگ و فراموش ناشدنی رقم میزند، خودجوش بودن آن قیام است و مردمی بودن آن. طی آن قیام پیر و جوان از همه ملیت های ساکن کابل متحدانه و الله اکبر گویان آزاده گی و وطندوستی شانرا بر علیه قوای اشغالگر شوروی وقت و دست نشانده های آن به نمایش گذاشتند.

به همین ترتیب گروهک های خلق و پرچم رفیقانه و بدون هیچ گونه تبعیض لسانی در شکستن صفوف حق پرستان، آزادگان و وطندوستان صف بستند. در این رویارویی حق و باطل در مقابل هم ایستادند نه زبانها و ملیت ها!

اما امروز 28 سال بعد از آن روز خونین کمتر یاد بود پرشکوه و سزاوار آن روز تاریخی بجا میشود که در آن روزگار کمتر از دو ماه بعد از اشغال کشور برای اولین بار لرزه براندام اشغالگران و رژیم عروسک افگند و رؤیای "مرحله نوین انقلاب شکوهمند" را به کابوس مبدل کرد.

این روزها مخصوصا در کابل و همچنان جسته و گریخته در سایر نقاط کشور و حتی در سطح دنیا هر آنجا افغان است بحث "مصطلحات ملی" آنچه دری، فارسی، فارسی دری یا پشتو و ارزش های آنست سخت گرم است. هر آنچه زبان شناس، کار شناس، شاعر، نویسنده و سیاستمدار است حرفی برای گفتن دارند و باید زبانهای رسمی و ارزش های وابسته به آنرا حفظ نمایند.

از فرط احساسات رگهای گردن تا سرحد کفیدن می آماسند و کناره های دهان کف می بندند. در این میان افراطی ترین چهره ها بحث را رهبری نموده، آب را آلوده ساخته و ماهی میگیرند. من که از این بحث های احساساتی و میان تهی سربرنمی آورم، خوشبخت بودم اگر بجای بحث روی شکلیات و الفاظ بر محتوی و متن بحثی هر چند کوچک اما پیگیرانه و بنیادی صورت میگرفت.

کاش این بحث ها در زمینه بهبود فضای پوهنتون ها / دانشگاه ها، نصاب تحصیلی، آینده آئندۀ جوانانیکه بعد از ختم تحصیلات برای تضمین یافتن کاری به کورس ها انگیزی و کمپیوتر پناه میبرند و ده ها موضوع دیگر در این رابطه به راه می افتاد.

کاش این مدافعان دو آتشف دری و پشتو بجای این لفاظی ها، اهانت ها و برانگختن تضاد های زبانی وملیتی حد اقل در مرکز و ولایات برزگ کشور یک نهاد فرهنگی برای رشد زبانهای دری و پشتو اساس بگذارند. در این صورت بجای اهانت به هم، در یک رقابت سالم در شگوفایی "زبانهای رسمی" کشور تلاش نمایند و هیچ زبانی را در "مصطلحات ملی" زندانی نسازند.

اما بجای ایجاد نهاد های فرهنگی برای رشد زبانها آنچه در این کشور هر روز بیشتر از روز قبل چون سمارق سر از زمین برمی آورد سالون های پر رزق و برقی اند که برای تجلیل از مراسم کمرشکن عروسی، شب خینه، فاتحه داری، شب شش و حتی ختنه سوری ساخته شده اند.

در این جشن گونه ها به اصطلاح آوازخوان ها با مبتذل ترین آهنگ های دری، پشتو، هندی و حتی ترکی، عربی و انگلیسی زن و مرد، پیر و جوان دری زبان و پشتو زبان را به پایکوبی وا میدارند. از جمله این آهنگ های مبتذل دری "پرده اول" (آغا بچه ره بی، ای سراچه بی) و آهنگ "چین ته پتره کنم" که به لهجه دری مشرقی اجراء میشود با فرمایش مکرر جوانان، دری زبانان و پشتو

زبانان را شانه به شانه میرقصاند. شاید بگوییم اگر بجای نهاد های فرهنگی چه باک اگر این طربخانه های پوشالی نهاد وحدت ملی و هماهنگی زبانی شده اند.
اما چه وحدت ملی و هماهنگی زبانی؟!

کاش متحدانه نه به دیموکراسی منحیث یک امتعه وارداتی و مود روز می چسپیدیم بلکه بعوض نقل گیری و کاپی آنرا با ارزش ها و نیاز های جامعه آگاهانه بکار می بستیم.

کاش اگر سخن از احترام حقوق بشر میشد، آنرا یگانه دستآورد غرب نپنداشته، بلکه متحدانه بجای برخورد کینه توزانه در کنار افتخار به گذشته ها از تجاوز بر حقوق هموطنان نیز معترف شده، شهادت نشان می دادیم و با گذشته ها یکباره تصفیه حساب میکردیم.

کاش آنگاه که جنوب کشور در آتش جنگ میسوزد، مردم سه سمت دیگر کشور متحدانه در تلاش رهایی آن بر می آمدند و بدیل های را پیشکش میکردند.

کاش آنگاه که سردی سوزان جان صدها هزار حیوان و صدها انسان کشور را میگرفت و هزاران تن دیگر را از نعمت دست و پا محروم میکرد، میلیون ها افغان دیگر متحدانه پارچه ای از نان و توتیه ای از لباس خویش را با ایشان قسمت میکردند.

کاش کاش کاش، ایکاش!

در این حال آرزو میکنم که سوم حوت یکبار نه، بلکه ده ها بار دیگر تکرار گردد و هر بار پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک، پشه ای، پامیری و هرملیت خورد و برزگ وطن را در یک صف خودجوش متحد گرداند که آنجا سخن از جهاد و مقاومت، سر باختن و خون ریختن، غل و زنجیر، زندان و شکنجه، آواره گی و دربرداری نباشد. بلکه اگر جهاد و رزمنده گی است در راه کسب "دانش" و "پوهنه" باشد.

هرگاه بدینوسیله افغانستانی را که اکنون از جمله ده فقیرترین کشور دنیاست در زمره حد اقل کشور های در حال رشد رسانیدیم، جا دارد اگر آنگاه بر لفظ ها بپیچیم و نیمی از صد ها نهاد تحصیلات عالی کشور را پوهنتون و آن نیمی دیگر را دانشگاه نام بگذاریم.

اما بیایید تا آنزمان در مدرسه، مکتب، کورس، دانشگاه، پوهنتون و یونیورسیتی خود و اولاد خود را با اکسیر علم مجهز سازیم. زیرا "توانا بود هر کی دانا بود --- ز دانش دل پیر برنا بود" و "پوهنه رناده".

صدیق مصدق



کابل، سوم حوت 1386 هـ ش مطابق 24 فبروری 2008م
ms_mossadeq@yahoo.com